روزنامه شرق

جامعه

شیرین‌کننده‌های کم‌کالری، از واقعیت تا خیال، دکتر بهنام بنابی — صفحه ۸

پیرامون دروغگویی کودکان، گفت‌وگو با دکتر آذر متین — صفحه ۹

همه چیز درباره کبد چرب، گفت‌وگو با دکتر ناصر ابراهیمی دریانی — صفحه ۱۰

عکس: میلاد پیامی، شرق

گفت‌وگو با «کمال اطهاری» درباره ویژگی‌های پایتخت

تهران؛ شهر گسیخته‌ها

مهدی افشارنیک

من خودم بچه خیابان ری هستم. این را کمال اطهاری وقتی از او می‌پرسم تهران هویت دارد یا نه؟ می‌گوید. با این توضیح اطهاری که در واقع تهران باید هویت داشته باشد اما این‌گونه نیست. از نظر او تهران شهر گسیخته‌ای است. شهری که نتوانسته سرمایه اجتماعی صدو چندساله اخیر خود را دوام بخشد و یک هویت یکپارچه از خود نمایش دهد. دیگر بخش مهم مصاحبه او اشاره به شکل‌گیری بورژوازی مستغلات در تهران دارد. اصطلاحی که در فضای فکری تهران به نام او سند خورده است. تهران‌شناسی از دید «بچه تهرانی» که منتقد هویت شهری است جالب است به هر جهت.

تهران در ذهن شما چه ترکیبی دارد؟

من خودم در کوچه «آبشار» متولد شده‌ام و زندگی‌ام را از مرکز شهر تهران آغاز کرده‌ام. تهرانی که من می‌شناختم مانند یک محله بزرگ بود که به قول طراحان شهری هر گوشه‌اش برایم دارای هویتی بود و در عین حال در دسترس هم بود. به تدریج این ذهنیت از من دورتر شد و هر چه که گذشت، تهران هویت خود را پراکنده کرد. نمی‌خواهم بگویم هویتش را از دست داده بلکه دچار گسیختگی شده است که به‌دلیل گسیخته بودن تاریخ ماست. البته نه به عبارتی که آقای «کاتوزیان» اعتقاد دارد تاریخ ما کلنگی است. جغرافیای تهران به عنوان تجلی تاریخ ایران این گسیختگی را نشان می‌دهد. در واقع این تاریخ است که جغرافیا را می‌سازد. عبارت معروفی است که می‌گوید مدرنیسم یعنی گسست از گذشته، یا مدرنیسم یعنی نقد حال. در تاریخ ایران نه به آن شیوه‌ای که آقای کاتوزیان تحلیل می‌کند بلکه به این عنوان که پس از مدتی که از آغاز مدرنیسم گذشت، مدرنیسم به معنای نفی سنت در ایران پا گرفت. در صورتی که مدرنیسم نقد حال و سنت است. وقتی نفی در میان باشد گسیختگی ایجاد می‌شود نه گسست.

فرق این دو را در چه می‌دانید؟

وقتی به نفی حال و سنت بپردازید، انباشت دانش و سرمایه اجتماعی صورت نمی‌گیرد و تاریخ از هم گسیخته می‌شود. اما با نقد، گسست از سنت صورت می‌گیرد که ادامه تاریخ است در هیئتی نو. جامعه می‌تواند از ظرفیت سرمایه تاریخی و جغرافیایی خود استفاده کند. این مورد را در کشورهای جهان سومی مانند هند، چین و برزیل که پویایی نسبی دارند می‌توان مشاهده کرد. برزیل از دیکتاتوری گسست، اما گسیخته نشد. چین از سیستم کمونیستی جدا شد، اما خلاف شوروی، جامعه چین گسیخته نشده است. اما اکنون ایران و نماد آن تهران از لحاظ تاریخی گسیخته است و این در فضایش نمود یافته است.

به تعبیر شما خراب کردن یادمان‌های تهران قدیم گسست است یا گسیختگی؟

بدیهی است که یادمان‌ها را نباید تخریب کرد. اما بگذار به بحث قبلی برگردیم. انقلاب مشروطه براساس دانش علامه‌ها و روشنفکران مشروطه، نقد و گسست از سنت بود. مثال بارز آن قانون مدنی است. قانون مدنی چنان آمیزه سنت و مدرنیته است که هنوز هم اساس جامعه مدنی ایران است و تا به حال هیچ‌کسی به این متن کوچک و فشرده ولی بسیار اساسی نتوانسته دست بزند. این زندگی روشنفکران مشروطه را نشان می‌دهد که از سنت گسستند اما گسیخته نشدند برای همین هم وقتی رضاشاه اقدامات خود را آغاز می‌کند به قول ما وظایف انقلاب مغلوب را انجام می‌دهد. مارکس اعتقاد داشت دولت شکست‌دهنده انقلاب موظف است وظایف انقلاب مغلوب را انجام دهد. روشنفکران مشروطه وظایف انقلاب مشروطه را به‌خوبی و بادقت با پیوندشان با جامعه تعریف کرده بودند. دولت «رضاخان» دولت دیکتاتوری بود و برای مشروعیت پیدا کردن موظف بود وظایف انقلاب مغلوب را انجام دهد که شامل دولت ملی، دانشگاه، راه‌آهن، قانون تجارت و... بود. در واقع وقتی استبداد صغیر (محمدعلی‌شاه) شکست خورد، استبداد ایرانی برای همیشه از دور خارج شد و آن شیوه امکان بازتولید را نداشت. در واقع توده مردم در این شکست دخیل بودند و روشنفکران مشروطه توانسته بودند توده مردم را قانع کنند که شیوه قدیمی اقتصادی- سیاسی حاکم بر ایران به دردشان نمی‌خورد. دیگر اینکه روشنفکران قادر بودند قانون مدرنی بنویسند که به جامعه‌شان تعلق داشت. رضاشاه وقتی از فروغ‌السلطنه (فروغی) برای پست نخست‌وزیری استفاده کرد، در واقع از سرمایه اجتماعی ایران استفاده کرد. مارکس معتقد است در زمان انتقال فئودالیسم به سرمایه‌داری، اشراف اصلاح‌طلب سردمدار هستند. رضاشاه ازین‌رو فرایند را گسیخته نکرد، که حداقل وظایف انقلاب مغلوب را انجام داد. این از لحاظ تاریخی، اما از لحاظ جغرافیایی یا فضایی، خیلی از ساختمان‌هایی که در زمان رضاشاه ساخته شده است به عنوان میراث فرهنگی باقی مانده است، هرچند شهرسازی‌اش به لحاظی یک نوع جراحی بود.

شما از نوسازی رضاخانی دفاع می‌کنید؟

دفاع همه‌جانبه ندارم اما مردم، خیابان‌هایی با امکاناتی مانند چراغ برق، راه درست و تسهیلات می‌خواستند. خیابان‌هایی می‌خواستند که به بانک یا بیمارستان یا دانشگاه بروند. به هر حال در این میان ساختمان‌هایی به ناچار تخریب می‌شد. اما بخش عمده‌ای از این تخریب عمدتا برای ایجاد «ارزش استفاده» برای مردم بود، نه برای «ارزش مبادله» یا تراکم فروشی امروز، که دارد نه تنها در تهران، بلکه در تمام شهرهای ایران، نه تنها بافت تاریخی، بلکه تمام فضاهای هویت‌بخش را قربانی رانت‌جویی بورژوازی مستغلات دولتی، خصوصی می‌کند.

به اعتقاد شما خراب کردن یک بنا گسیختگی نیست؟ یکسری از تهران‌پژوهان معتقدند رضاخان می‌توانست ساختمان‌های جدید را در فضاهای خالی‌ای که وجود داشت بسازد.

البته من تهران پژوه نیستم، اما این القای فضاست. ارگ حکومتی، کاخ گلستان، مجلس و بازار در مرکز شهر تهران بود و اگر مرکز تجاری و اداری و سیاسی شهر را به جای دیگری منتقل می‌کرد القای مصنوعی فضا می‌شد که شهر را بی‌هویت و ناکارآمد می‌ساخت.

به نظر شما ستیز رضاخان با بناهای قاجاریه به خاطر تنفر با قاجاریه بود؟

خیر، با این قاطعیت نمی‌توان گفت. چون اگر این‌طور بود هیچگاه در کاخ گلستان زندگی نمی‌کرد. گروه مرجعی که در نهایت قانونگذاری را در ایران هدایت می‌کردند اشراف اصلاح‌طلب بودند که تا ابتدای دهه ۵۰ این هدایت را بر عهده داشتند و «محمدرضا شاه» هم وقتی می‌خواست اصلاحات ارضی را انجام دهد از «امینی» استفاده کرد چون دانش این کار را داشت. «دکتر مصدق» ابتدا مصدق‌السلطنه بود. این‌ها اشراف اصلاح‌طلب بودند و در واقع سرمایه اجتماعی ایران را حمل می‌کردند.

شما اعتقاد دارید که گسیختگی ایجاد نشد؟

بله، گسیختگی غالب نبود. به مرحله اول قانونگذاری که نگاه کنید از آنجایی که نهادهای اجتماعی ایران را حمل می‌کرد باعث توسعه حداقلی آن هم می‌شد. توسعه یعنی از نهان بیرون آوردن. در واقع تاریخ و جغرافیای بعد از انقلاب مشروطه چون از دل یک گروه مرجع بیرون می‌آید که با تاریخ و جامعه ایرانی آمیخته است، می‌تواند یک سیستم قانونگذاری را زیر چارچوب دیکتاتوری بسازد که مانع از گسست ایران شود. به همین ترتیب آنچه در تهران آن زمان مشاهده می‌شود در واقع آغاز یک جغرافیای مدرن است که هنوز هویت دارد. مانند فضای مجلس و میدان بهارستان که مرکزیت گفتمان ملی بود و از دوران قاجار به یادگار مانده بود.

نوستالژی وقتی به وجود می‌آید که یادمان از بین برود و ملت قدیم را پاس می‌دارد و جدید و نو را شر می‌داند و حتی یک تقابل با مدرنیته شکل می‌گیرد. حتی در سروده‌های شاعران هم یک نوع آه و ناله نسبت به گذشته و از بین رفتن آن است.

این بخشی از واقعیت است، اما همه آن نیست. وقتی دیکتاتوری وجود دارد به هر صورت قانون به وسیله دولت جعل می‌شود. جعل در فارسی دو معنا دارد. یکی ساختن و دیگری به معنای تقلب است. ببینید، قانون را ابتدا روشنفکران مشروطه می‌ساختند، نه رضا شاه. اما اگر دموکراسی به وجود نیاید جعل قانون از معنای ساختن، به سمت معنای تقلب می‌رود. این فرایند در ایران کاملا ملموس است. وقتی انقلاب مشروطه شد کل افرادی که می‌توانستند به صورت قانونی فکر کنند یا قرارداد اجتماعی ببندند تعداد محدودی بودند. روشنفکران مشروطه قوانین را نوشتند یا ساختند. در واقع در دوران مشروطه، روشنفکر ارگانیک ایران در اساس همان اشراف اصلاح‌طلب بودند. هم علما، هم کمونیست‌ها و هم بورژواها از اشراف اصلاح‌طلب بودند. پس هنوز روشنفکران گسیخته از هم نیستند و در واقع با جامعه ارگانیک هستند، یا قانون هنوز نوعی قرارداد اجتماعی است. اما به‌تدریج چون دموکراسی نبود، گفتمان و پیوند بین جامعه و روشنفکران کمتر می‌شد. از سوی دیگر طبقات هم در ایران شکل می‌گرفتند، اما امکان حضور در قانون‌گذاری را نداشتند. پس هم قانون از جامعه جدا می‌شد و هم انسجام درونی را از دست می‌داد و به جعل به منزله تقلب تبدیل می‌شد. در دهه ۵۰ که نخوت شاهانه بالا گرفت گسیختگی‌ها در قانونگذاری خودشان را نشان دادند. در واقع دولت هرچه بیشتر ارتباطش را با جامعه پیچیده و منقسم به طبقات از دست می‌دهد و مستقل می‌شود.

با این همه نوعی عقلانیت ابزاری بر آن حاکم بود، هرچند عقلانیت ارتباطی را از

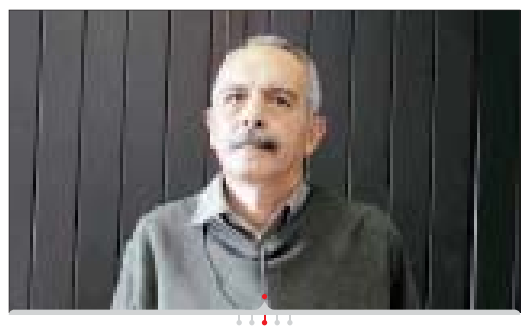

تهران از زمانی که توسط آقامحمدخان پایتخت شد یک شهر بین‌المللی شد. اما الان حتی طاقت بین‌المللی را هم ندارد چون برای خیلی از برنامه‌ها مانند کنفرانس بین‌المللی باید تهران تعطیل شود. اما چندین سال است که عهده‌دار وظایف بین‌المللی هم نیست چه برسد به وظایف جهانی که پیوسته در جریان است. نه تنها بی‌هویت شده‌ایم بلکه ناپویا شده‌ایم

دست داده بود. سیستم قانونی ما در بعد از انقلاب نیز انسجام درونی ندارد و هنوز نتوانسته عقلانیت ارتباطی را به دست بیاورد. نوستالژی در واقع همان از دست رفتن عقلانیت ارتباطی، یا ارتباط دموکراتیک جامعه با آن چیزی است که ساخته می‌شود. وقتی کسی حال را از آن خود نداند، به گذشته غبطه می‌خورد.

تحلیل رایجی وجود دارد که معتقد است نظام ارباب و رعیتی وقتی به هم خورد موج مهاجرت دهه ۴۰ و ۵۰ تهران را به وجود آورد.

مساله این است که هر تحولی آسیب‌های خاص خود را دارد. رابطه بین ازدیاد تولید در بخش کشاورزی و شاغلان در بخش کشاورزی در جهان رابطه معکوسی است. هر اتفاقی در ایران می‌افتاد روستاییان به سمت شهرها مهاجرت می‌کردند. اما می‌بینیم تولید کشاورزی همواره زیاد شده است.

اما ما بعدها به وارد‌کننده گندم تبدیل شدیم.

این مساله به دلیل ازدیاد جمعیت و در واقع ناقص بودن اصلاحات ارضی بود. مساله این است که آیا اگر ارباب‌ها روی کار باقی می‌ماندند آیا وضعیت بهتر بود؟ به هر حال محمدرضا شاه کاری را انجام داد که در واقع مصدق و یک مقدار هم «حزب توده» شروع کرده بودند. شاه باید ادامه وظایف انقلاب مغلوب مشروطه و وظایف نهضت مغلوب ملی را انجام می‌داد.

امروزه تهران شهری است که تراکم می‌فروشد که ساخت و ساز ایجاد کند. امروزه ساختن بنا بر این منظور است که یا سرپناه یا به نوعی پس‌انداز باشد. می‌خواهم بدانم ریشه این فروش شهر تهران از کجاست و دیگر اینکه اگر طرح «فرمانفرمایان» اجرا می‌شد به کجا می‌رسیدیم.

برگردیم به دوره رضاشاه. قانون مشروطه اختیارات ایالتی و ولایتی را به شوراهای ایالتی داده بود. رضاشاه متوجه شد که با این اوضاع نمی‌تواند جریان متمرکز را ایجاد کند و در واقع شهرداری‌ها را به بدنه دولت منضم کرد. این وضعیت ادامه داشت تا دکتر مصدق قانون شهرداری‌ها را تدوین کرد و در واقع بنیان قوانین شهرداری امروز همان قوانین دکتر مصدق است. قوانینی هم در زمان دکتر مصدق بود مانند اینکه تا ۵۰ کیلومتری «میدان سپه» کسی نمی‌تواند مالک زمین باشد در واقع می‌خواستند جلوی زمین‌خواری را بگیرند. بعد در دهه ۴۰ تکنوکراسی جای بروکراسی را گرفت یعنی وزارت آبادانی و مسکن تشکیل شد که سال ۱۳۵۲ به وزارت مسکن و شهرسازی تبدیل شد در واقع طرح‌های شهری از زیر نظر وزارت کشور به زیر نظر وزارت مسکن و شهرسازی منتقل شد. وظیفه تهیه طرح‌های جامع شهری به عهده وزارت مسکن و شهرسازی است و شورای‌عالی شهرسازی هم وظیفه تصویب را برعهده دارد که یک فرایند نسبتا تکنوکراتیک وجود دارد. اما در نهایت شهرداری جایی است که از نظر مدیریت کاملا تابع حاکمیت امر سیاسی است. یعنی مدیریت شهری امری شهری نبود. وقتی جنگ پایان گرفت و موضوع اصلاحات ایران و تعدیل اقتصادی در دستور کار قرار گرفت جعل‌های سراسیمه قانون آغاز شد. در آن سیستم قانونگذاری قبلی که از طریق پول نفت به وجود آمده بود، شهرداری با پول نفت شهر را اداره می‌کرد. در واقع شهر با پول و حاکمیت دولت اداره می‌شد نه با پول و حاکمیت مردم. اما بعد از جنگ دولت با کمبود درآمد مواجه شده بود و برنامه‌ریزی هم از نظر افتاده بود، که باعث شد هیات دولت قانونی تصویب کند که از آن به بعد کلانشهرها باید هزینه‌های‌شان را خودشان تامین کنند. این نهادسازی نیست، این جعل قانون است. این کار یک شبه قابل انجام نیست باید فرایند نظارت تشکیل و مشخص شود این هزینه‌ها از کجا باید تامین شود. در واقع این قانون فاقد کارشناسی حداقلی بود. در آن زمان شهر تهران ظرفیت‌های زیادی داشت. بنابراین از این ظرفیت شهرداری استفاده کرد و پس از فاتحه خواندن برای قانون زمین شهری، تراکم فروشی شروع شد و اوضاع مالی شهرداری رونق گرفت و شروع به آبادانی کرد. مدیریت شهری نمی‌تواند خارج از قواعد شهری برای آباد کردن شهر کار کند. البته این فکر که شهر باید از درآمد نفتی منفک شود و خودش، خودش را اداره کند فکر خوبی است. اما پشت این فکر باید برنامه جامعی باشد. طرح جامع شهر با تراکم‌فروشی از همان ابتدا زیر سوال رفت. چون محلات معینی بود که موردپسند سرمایه‌گذاران بود. در طرح جامع «فرمانفرما» در منطقه شمیران نباید بیشتر از چهار طبقه ساخت و ساز می‌شد چون می‌گفتند ریه تهران است اما در طرح جدید همه اشتیاق داشتند که در این منطقه ساختمان‌سازی و زندگی کنند. البته این اتفاق منجر به شکایت وزارت مسکن و شهرسازی به دیوان عدالت اداری شد که طرح جامع به مثابه قانون به شهرداری ابلاغ می‌شود و شهرداری با فروش تراکم در این محلات قانون را زیر پا گذاشته است.

اما در دوره آقای «ملک مدنی» تراکم‌فروشی ممنوع شد.

اما اصلاح‌طلبان تحقیق و تفحص گذاشتند و ایشان کوتاه آمد و برکنار شد. یعنی بورژوازی مستغلات چنان قوی شده بود که اگر کسی می‌خواست جلوی فروش تهران را بگیرد سرنگونش می‌کردند. به نظر من واکنش به همین مسایل، یکی از دلایل پوپولیسم رایج شد.

در حال حاضر روند فروش تراکم چگونه است؟

به دلایل رکود مسکن کمتر شده و در جاهایی از نظر فضا به اشباع رسیده است.

گفته می‌شود در حال حاضر ۶۵۰هزار واحد خالی در تهران موجود است.

۳۰۰هزار واحد که قطعی است یعنی مسکن برای یک میلیون و ۳۰۰هزارنفر. سیستم اقتصادی ایران در دهه ۷۰ در خدمت بورژوازی مستغلات بود. در واقع در برنامه سوم توسعه ساختمان‌های بیشتر از سه طبقه انبوه‌سازی تلقی می‌شد و به همین دلیل می‌توانستند از وام‌های ارزان استفاده کنند. در حال حاضر هم مسکن مهر واژه‌ای بود که در طرح جامع برای مناطقی خاص در نظر گرفته شده بود که جمعیت هر شهر باید با سیستم‌های حمل و نقل به هم متصل باشد. تهران از زمانی که توسط آقامحمدخان پایتخت شد یک شهر بین‌المللی شد. اما الان حتی طاقت بین‌المللی را هم ندارد چون برای خیلی از برنامه‌ها مانند کنفرانس بین‌المللی باید تهران تعطیل شود. اما چندین سال است که عهده‌دار وظایف بین‌المللی هم نیست چه برسد به وظایف جهانی که پیوسته در جریان است.

از نظر شما راهکار جایگزین برای درآمد تهران چیست؟

شهری مانند تهران باید وارد مقوله دوران نوین شود یعنی اقتصاد دانش پایه به درد تهران می‌خورد. حداقل سه دانشگاه برتر خاورمیانه در تهران است. پهنه‌های صنعتی تهران بزرگ‌ترین‌ها در خاورمیانه است. در واقع در شهر تهران دانش می‌تواند به فن و تولید تبدیل شود. بخشی از مالیات‌ها نیز، بخصوص مالیات بر مستغلات، باید به شهرداری داده شود.

یکی از مواردی که شهرداری دنبال می‌کند این است که عوارضی که شهروندان پرداخت می‌کنند خرج شهر شود نه دولت.

اگر شهری نوآور نباشد و کالایی برای عرضه نداشته باشد باقی نمی‌ماند. این کالا در تهران تولید نمی‌شود. کالای تولید تهران تنها به شهرستان‌ها ارسال می‌شود. برآورد ارزبری سالانه تهران ۲۰میلیارددلار است در حالی که صادرات تهران به خارج ۱/۵ تا ۲میلیارددلار بیشتر نیست. این مشکل ذاتی شهر تهران نیست بلکه مشکل دولتی است که اقتصاد را به سمت دانش‌پایگی نمی‌برد و می‌خواهد در راه ساخت مسکن ویژه صرف کند.

در واقع باید صنایع را ارتقا دهیم که از این طریق بتوانیم تهران را اداره کنیم.

بله، از این طریق درآمد ایجاد می‌شود و مردم می‌توانند مالیات پرداخت کنند. شهر تهران مانند ساختمان چندطبقه است که شارژ بالایی دارد. کسی می‌تواند این مبلغ را پرداخت کند که درآمد بالا داشته باشد. وقتی مردم تهران درآمد ریالی، ولی هزینه‌های دلاری داشته باشند شهردار نمی‌تواند شهر را اداره کند. مالیات مستغلات متعلق به شهرداری است اما دولت این مبلغ را دریافت می‌کند. ما نمی‌توانیم به مردم برای پرداخت عوارض فشار بیاوریم چون درآمد تا حدی نیست که بتوانند این عوارض را پرداخت کنند.

در پایان بحث گسیختگی را جمع‌بندی می‌کنید؟

در حال حاضر فضای شهر تهران گسیخته است چون تاریخ ما گسیخته است. اما جامعه بسیار هوشمندتر از مدیریت خود است، برای همین هر از گاهی راه‌حل‌هایی پیش روی دولت می‌گذارد که باید بدان گوش بسپرد. شهر تهران اولین شهری است که پایتخت قانونی شده است. یعنی مجلس آن را تصویب کرده. شهر تهران اولین جایی است که نهضت ملی نفت را حتی تا سطح جهانی برپا کرده. در واقع تهران پایتخت آزادی و استقلال است و آن را با انقلاب و جنبش‌هایش به اثبات رسانده است. شهروندان تهرانی آینه تمام نما و پیش‌روی ایران‌اند، آنها نسبت به شهری که با خرد و کارشان می‌سازند حق دارند؛ پس باید تکلیف فضاهایش را خودشان تعیین کنند، نه دولت و نه اندکی بساز و بفروش. گسیختگی یعنی همین! مراکز بین‌المللی‌اش را به دوبی و مسابقات «جام تختی» را به «تاشکند» و آسیایی‌اش را به قطر سپرده‌اند و تنش را به بورژوازی مستغلات. شهر تهران هویتش را با کار و هوشمندی شهروندانش به دست آورده است که از تمام اقوام و جغرافیای ایران‌اند و تاریخ و فرهنگی ریشه‌دار و انقلابی آنها را به هم پیوند داده است. اما این پویایی و هویت را قدرت دولت و حرص بورژوازی مستغلات از آنها گرفته، فضا و تاریخ شهر را گسیخته و در دود و مه گرفتارشان کرده است.

یادداشت

ضرورت توجه به جایگاه معماری بومی ایران

مجدالدین رحیمی

کشور ایران با گستره مرزهای سیاسی امروزی دارای مناطقی با ویژگی‌های خاص اقلیمی است. ویژگی‌های خاص آب‌وهوایی تاثیر مستقیم و مهمی بر فرهنگ و رفتارهای اجتماعی جوامع مختلف ساکن در این مناطق داشته و دارد.

تعاملات صورت گرفته بین انسان با طبیعت در این مناطق موجب شده است الگوهایی خاص در معماری به وجود آید که می‌توان آن را معماری بومی یا معماری سازگار با اقلیم آن منطقه نامید. به راستی پیشینیان ما در این مناطق بدون داشتن انرژهای امروزی مانند برق، گاز، آب لوله‌کشی و... چگونه زندگی می‌کردند؟ آیا تمام دستاوردهای گذشتگان در خصوص سازگار کردن ابنیه با ویژگی‌های محیطی در فرآیند تحولات ساخت مسکن باید به فراموشی سپرده شود؟ بی‌توجهی به این امر علاوه بر تحمیل هزینه‌های گزاف مصرف انرژی به ساکنان این مناطق موجب مصرف بیش از حد انرژی در کشور شده است. معماری سازگار با اقلیم در گذشته به طور مطلوبی در کشور نهادینه بوده است. به نحوی که ما شاهد هستیم در گرمای بسیار آزاردهنده کویر چگونه ساکنان این مناطق تهدیدها را به فرصت و ضعف‌ها را به قوت تبدیل کرده‌اند.

در می‌یابیم که ساکنان مناطق گرم و مرطوب با چه تمهیداتی حداقل‌های شرایط آسایش را برای زیستگاه‌های خود فراهم می‌کردند. چگونگی تعامل انسان با محیط پیرامون در فرآیند ایجاد شرایط زیستی مناسب تجربه‌ای ارزشمند است که با شناخت و تکیه بر معماری بومی گذشته مناطق مختلف قابل درک است.

ساخت‌وسازهای مسکن روستایی و الگوهای معماری ساختارهای مختلف در این مناطق باید با تاثیرپذیری صحیح از تجارب گذشتگان باشد. بهینه‌سازی مصرف انرژی با تعامل بین متخصصان، مجریان و بهره‌برداران به بهترین نحو ممکن قابلیت تحقق می‌یابد.

تبارشناسی معماری بومی ایران موضوع ساده‌ای نیست که با یک نگاه سطحی بتوان از آن عبور کرد. تجارب و دستاوردهایی که جوامع مختلف در قرن‌ها ممارست و سختی به آن واقف شده‌اند را نمی‌توان به راحتی از پیش‌رو برداشت. تکیه غیرمنطقی بر بهره‌گیری از انرژهای جدید روز به روز معماری معاصر ما را نیز به انزوا و بی‌هویتی نزدیک می‌کند. شناخت و ادراک دستاوردهای معماری بومی ایران در مناطق مختلف نیازمند تشکیل کارگروه‌های مختلف و تخصصی است که حتی می‌تواند توسط نهادهای تخصصی غیردولتی نیز محقق شود. پژوهش‌های دانشگاهی در مراکز مختلف می‌تواند در شناخت و معرفی هرچه بیشتر این موضوع مهم نقش مفیدی داشته باشد. طرح مسایل مختلف و تدوین روش پژوهش هدفمند در این راستا موضوعی فراموش شده است که متولیان امر باید توجه خاصی به آن داشته باشند. بی‌گمان در صورت تداوم این بی‌توجهی و رفتارهای مشابه بروز بحران و فاجعه در مصرف انرژی، ضعف معماری معاصر، عدم توسعه یافتگی در مناطق محروم و... را تشدید می‌کند. معماری بومی ایران همانگونه که با نگاهی ریزبینانه در موزه روستایی گیلان قابل مشاهده است چنان هوشمندانه و با درایت تعالی یافته است که فقدان تداوم آن در برخی مناطق دردآور است. خودباختگی در فرآیند ساخت و ساز معماری معاصر ناشی از بی‌توجهی به جایگاه معماری بومی ایران است. ناتوانی ما در بهره‌برداری از تجارب ارزشمند گذشتگان ناشی از چیست؟

نگاه دیگران

سفرنامه برادران شرلی

علی رنگچیان*

در لابه‌لای همه سفرنامه‌هایی که می‌خوانیم، بدون استثنا در هر سفری با اقبال نامساعد، که گاهی تندباد حوادث مسیر است و گاهی رفیقان ناموافق و گاهی عدم تامین اسباب سفر، مواجه می‌شویم. سه ماه وقفه در سفر ما در سفرنامه‌ها نیز بخشی از داستان معمول در چنین مسیری است. به‌هر حال اکنون که اسباب سفر دوباره مهیاست و مسیر مساعد و رفیقان موافق، کوله بار سفر می‌بندیم و به گشت‌وگذارمان در لابه‌لای صفحات تاریخ ادامه می‌دهیم.

در بین سفرای دولت‌های اروپایی در ایران، به جرات می‌توان گفت که برادران شرلی (آنتونی و روبرت) بیش از هر فرستاده دیگری نزد ایرانیان معروفیت دارند و باوجود این معروفیت کمتر اثری از آنها باقی است. سفرنامه این دو برادر به نام (ممور Memoires) یا خاطرات، برای نخستین‌بار به‌منظور استفاده شخصی ناصرالدین شاه ترجمه می‌شود و تا زمان احمدشاه که به همت عالی علی‌قلی‌خان سرداراسعد اسباب طبع آن فراهم می‌گردد به همان صورت نسخه خطی باقی می‌ماند.

این دو برادر انگلیسی (آنتونی برادر بزرگ و روبرت برادر کوچک) در سال ۱۰۰۶ هجری قمری (۱۵۹۸ میلادی) از طریق بندر ونیز به خاک عثمانی وارد شده، از آنجا و از طریق حلب به بغداد و سپس به ایران وارد می‌شوند و در قزوین مورد پذیرایی شاه‌عباس قرار می‌گیرند.

شاه‌عباس پس از پذیرایی‌های گوناگون از سرآنتونی شرلی و همراهانش، جملگی را با خود به کاشان و از آنجا به اصفهان برده و شش ماه در آن شهر از آنان پذیرایی می‌کند. آنتونی شرلی در این مدت شاه را به‌صداقت و صمیمیت خود معتقد ساخته، در آموختن فنون تازه جنگ به سربازان ایرانی رنج فراوان می‌برد. سپس به شاه‌عباس کبیر پیشنهاد می‌کند که سفیرهایی به دربار پادشاهان اروپا بفرستد و با سلاطین اروپایی بر ضد پادشاه عثمانی متحد شود و به این طریق ولایاتی را که در آغاز پادشاهی به آن دولت تسلیم کرده بود باز پس‌گیرد. شاه‌عباس نیز که خود مصمم بود سفیری از راه هندوستان به دربار فیلیپ سوم پادشاه اسپانیا روانه کند، با پیشنهاد آنتونی شرلی موافقت کرده، بر آن می‌شود که سفیری به دربار تمام پادشاهان عیسوی مذهب اروپا بفرستد و حسینعلی بیگ‌بیات را برای بستن معاهدات سیاسی بر ضد ترکان عثمانی به کشورهای اروپا و از آن جمله اسپانیا می‌فرستد و برادر کوچک‌تر رابرت شرلی با ۱۵ نفر از همراهان انگلیسی خود در ایران می‌مانند.

سر آنتونی شرلی با آنکه در واقع سمت راهنمایی حسینعلی بیگ را داشت از هر جهت با سفیر قزلباش برابر بود. زیرا شاه‌عباس به او نیز اعتبار نامه‌های مخصوصی داده بود و آن‌طور که از محتوای این اعتبارنامه‌ها برمی‌آید می‌توان گفت که در حقیقت ایلچی واقعی سر آنتونی شرلی بوده است، چنانچه او خود نیز چنین می‌پنداشت و همین موضوع بارها میان شرلی و حسینعلی بیگ محل اختلاف و نزاع گردید. در ایران نیز «سر رابرت شرلی بعد از عزیمت برادرش، در جنگ‌های با دولت عثمانی به سمت سرکردگی یک دسته قشون خوانده شد و در محاربات پادشاه ایران با عثمانی منصب بزرگی به‌هم‌رسانید و به‌طوری رشادت و قابلیت خود را به‌کار برد که ایرانی‌ها تاجی به‌یادگاری ظفر به او دادند.» (شرلی، ص ۱۴۹)

وی جوانی بود پرهیزکار، مودب، دلیر و صاحب عزم و با همین صفات پسندیده محبت شاه‌عباس را به خود جلب کرد. شاه به او اجازه داد که لباس ایرانی بپوشد و با دختر یکی از بازرگانان چرکسی موسوم به اسماعیل‌خان که ترزیا نام داشت ازدواج کند. شاه‌عباس دوبار نیز او را به سفارت اروپا فرستاد، ولی پس از سفر دوم و بازگشت به ایران به عللی مورد خشم و بی‌مهری پادشاه واقع شد. «این امر و اسباب ملالت دیگر که سرنوشت انسان است، او را به‌طوری محزون و ملول ساخت که بعد از اندکی، تب و سکته نمود و در ۱۳ ژوئن سال ۱۶۲۶ م (ماه شوال ۱۰۳۶ هجری قمری) دنیای فانی را بدرود گفت و چون جای مناسب‌تری موجود نبود، در جلو درب خانه خود در قزوین مدفون شد.» (شرلی، ص ۱۸۸) سر آنتونی شرلی نیز که مدت‌ها پیش از آن، دربار ایران را ترک کرده بود مدتی سمت فرماندهی نیروی دریایی اسپانیا را بر عهده داشت و پس از آن با حقوق ناچیزی که از پادشاه اسپانیا می‌گرفت در فقر و تنگدستی به‌سر می‌برد تا آنکه در سال ۱۶۳۵ م (۱۰۴۵ هجری قمری) پس از ۶۷ سال زندگی درگذشت. در بخشی از این کتاب که در بیان اخلاق و اوضاع و عادات ایرانیان است، آمده: «باید دانست که مملکت ایران برای سکنای اهل خارجه به‌مراتب بهتر از مملکت عثمانی است، زیرا که پادشاه ایران از حین جلوس، مملکت خود را به‌طوری مطیع و امن کرده است که شخص می‌تواند در تمام مملکت مسافرت کند بدون اینکه حربه یا اسلحه‌ای با خود داشته باشد. اهالی خیلی مودب و نسبت به خارجه مهربان هستند. البسه آنها خیلی پاک و خوش‌طرز است، مردها لباس دراز می‌پوشند که تا پا می‌رسد و عمامه‌های مختلف بر سر می‌گذارند. زن‌ها کلیتا خیلی خوشگلند. چادر و روبند برسر دارند به‌طوری که آفتاب هیچ‌وقت بر صورت آنها نمی‌تابد.» (شرلی، ص ۸۷)

نیز در مورد شاه‌عباس می‌نویسد: «حالات پادشاه از لباسی که هر روز می‌پوشید استنباط می‌شود. روزی که لباس سیاه می‌پوشد عادتا متفکر و خوش‌رفتار است و اگر لباس سفید یا سبز یا زرد یا الوان متشعشع دیگر بپوشد خوشحال و بشاش است، اما روزی که لباس سرخ بپوشد آن‌روز تمام اهل دربار متزلزلند، زیرا که آن‌روز مسلما کسی را به قتل خواهدرسانید و من این مطلب را مکرر تجربه کرده‌ام. قوانین این مملکت مانند قوانین عسگریه سخت است، مثلا اگر شخص چیزی را بدزدد که دهشاهی قیمت داشته باشد او را به حکم حاکم از درخت می‌آویزند و خفه می‌کنند.» (شرلی، ص ۹۵)

سر رابرت شرلی بزرگ‌ترین سیاح عصر خود بود و از پاپ اختیار مشروع ساختن اولاد غیرمشروع هندی را داشت و از امپراتور منصب و لقب پالاتین را تحصیل نموده، صبرش بیش از کفایتش بود. طبع شعری نداشت و آنچه در حکمت کسر داشت در عوض به دانش السنه تلافی می‌کرد. قریب ۳۰سال در خدمت دولت ایران بوده، لیاقت و شایستگی او این نبود که به او رسید.

*** کارشناس ارشد مرمت و احیاء بناها و بافت‌های تاریخی**

منبع: سفرنامه برادران شرلی در زمان شاه‌عباس کبیر، ترجمه: آوانس با توضیحات دکتر محبت آیین، انتشارات کتابخانه منوچهری، چاپ دوم: ۱۳۵۷